

و تارخ نعتی انصالی
گفته بیست و نه سال
که دروم بیچاره را در بودی
سوار مردم آزاد کردی
بنامه لاجرم از راه بیچاره
بخواندند و چون بگویند از راه بیچاره
فلان راه بیچاره
نام بیچاره بیچاره
نام او از غریب بیچاره
کلیه از خانه دور بود
بی بی بی بی بی

در خاک راه از رفتار عاجز پیش پا افتاده عزیز مستجاب
الدعوات را دیده بجزیر تا زیاد کشید که زود گره را بردوش
قبول کرده شده دعا با ۱۲
گیر و پیش ماویان بدو بیچاره گره بردوش
میدوید و باشک گرم و آه سرد می نالید و میگفت
الْجُرمُ صَیِّمٌ مَا صَرَحتَ مَرکِبًا لِأَنَّهُ یَجْمَعُ لِنَفْسِی فَاَعْطَا لِي
گناه از دست کرد مخرج کردم سوار بر آن بر او پس داد مژده را
مَرکِبًا حَمَلْتَهُ بِمَجالٍ وید بانی که قلعه گیان بد چشم دران نزدیکی
سواری کرد با ستم ۱۲
برج گماشته دورفته بودند و چشم رخم رسیدن اینها مضمحل
درود بود فتنه سنگی بر پیشانیش رسیده ابروداری شکفته
شده همانا کلک تقدیر می بر فراز ابروش کشیده که ابرو
ست بر وجه دلخواه و نقطه ازان سنگ نریزه بر محل توت
بصر گذاشت که مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مومی الیه
یت بر کمر از جانب خدا ۱۲ همان دیدن
دید که سنگباران تمام شد و تمام مردم مورچال چون
۱۲ بارش سنگ ۱۲
جاب بدریای عسدم پیوستند مانند سیل و دیده

چشم بیچاره را در بودی
آنکه گشت که این بودی
دردش را در بودی
نامش را در بودی
کدام مردم آزاد کردی
بنامه لاجرم از راه بیچاره
بخواندند و چون بگویند از راه بیچاره
فلان راه بیچاره
نام بیچاره بیچاره
نام او از غریب بیچاره
کلیه از خانه دور بود
بی بی بی بی بی
کرده از اینان کسی
را همه بر سر زمین آسانند
چونان است بر ذوق نیت
بند و تارخ انصالی
گفته بیست و نه سال
که دروم بیچاره را در بودی
سوار مردم آزاد کردی
بنامه لاجرم از راه بیچاره
بخواندند و چون بگویند از راه بیچاره
فلان راه بیچاره
نام بیچاره بیچاره
نام او از غریب بیچاره
کلیه از خانه دور بود
بی بی بی بی بی

بگویند از راه بیچاره
فلان راه بیچاره
نام بیچاره بیچاره
نام او از غریب بیچاره
کلیه از خانه دور بود
بی بی بی بی بی

دفاع فتنان مال
 دقت اسباب
 از دوران آهنگن
 است و نیز کما
 از فیروز جنگ
 باورد و از نظر
 منع تو عین
 مع حاصل کلام
 چون بعد از
 باز آمدند
 که در حله
 هم برده
 خاص بیمار
 منزل گزیده
 خان رادوری
 بخار سیدین
 انصاف آنجا
 در وقت چهار
 بزرگ بود
 خود او بود
 انقا و در
 در حله
 در وقت
 انان
 شد

آن خس و خاشاک را که سولاوران مغفرت نشان بیاد
 مرکب رفته رفته بودند باز آورد چون دانستند که مرحله دوران ^{حل}
 اقامت ابدی در مکانیک مخصوص نشستن بیادوران بود انداخته اند
 و فیروز جنگ را بعد از آنکه که مابعد مرحله است باز و است
 مردودان فی الحال مرکب انگیز شده دوران موضع مخصوص ^{بهم دره} خول
 کردند و با در وقتی خبردار شد که باز نشسته گاه بتصرف عاصیان
 غاضبان در آمد با فوجی عظیم رفت که برخیز اند آن
 سوختنیها شروع بزودن کردند گاه به حمله می آوردند
 گاهی آلتش بازی بکاری بردند ازین آورد و برد
 مجال مدافعت نماند و مردم پس از پیش رفتن آبی شدند
 درین هنگامه عدد مقتولان به شمار حشر گاه موافق
 افتاد بعد از رسیدن این خبر آتش غضب سلطانی شعله کشید
 بحکم اشرف اعلی سوار می خاصه ماده گردید انبعاثا که فیروزی ^{جمع فتنه}
 آورد

خود او بود
 انقا و در
 در حله
 در وقت
 انان
 شد

و قانع نعمت از آنجا

سلطان یاران چتر بر سر داشته و علم گرد باد افزاشته کوس
رعد نواخته و تاج الماس نگار برق بر فرق گذاشته تپه
زنان از گرد راه رسید غالباً آن همزه خنک و پریاد سبک
بجنگ قلعه گیان آمده بود زیرا که مرقع صورت کار آن
بمعنیان اصلاح اختلال محشیده و نفوش اعمال
از صفات آمال اینجا مطلقاً شسته گردید اینها همیشه
و آنها چیره سر گو با ابرو باران از دود توپ و تفنگ قلعه داران
متکون شده بود که اینهمه بجارشان آمدند و خاشاک مابین متعسک
همایون و حصار بود سرے عمیق شد و فوج بهادر فیروز جنگ
بهادر را مانع از طی طسریق یاران دران باران
بار دیگر ماوراءالنهر شدند و دمدمه که مشرف بر حصن
بسی شده بود از شدت باران فرو نشست و توپها سبک
بجست تحریب حصار بسی بسیار در آنجا رسید و بود تصرف

از این جنگ قلعه گیان در آنجا بود که در آنجا
التماس فرمودند در آنجا بود که در آنجا
نفت باشت الماس سلطان در آنجا بود که در آنجا
بجنگ قلعه گیان آمده بود زیرا که مرقع صورت کار آن
بمعنیان اصلاح اختلال محشیده و نفوش اعمال
از صفات آمال اینجا مطلقاً شسته گردید اینها همیشه
و آنها چیره سر گو با ابرو باران از دود توپ و تفنگ قلعه داران
متکون شده بود که اینهمه بجارشان آمدند و خاشاک مابین متعسک
همایون و حصار بود سرے عمیق شد و فوج بهادر فیروز جنگ
بهادر را مانع از طی طسریق یاران دران باران
بار دیگر ماوراءالنهر شدند و دمدمه که مشرف بر حصن
بسی شده بود از شدت باران فرو نشست و توپها سبک
بجست تحریب حصار بسی بسیار در آنجا رسید و بود تصرف

سلطان یاران چتر بر سر داشته و علم گرد باد افزاشته کوس
رعد نواخته و تاج الماس نگار برق بر فرق گذاشته تپه
زنان از گرد راه رسید غالباً آن همزه خنک و پریاد سبک
بجنگ قلعه گیان آمده بود زیرا که مرقع صورت کار آن
بمعنیان اصلاح اختلال محشیده و نفوش اعمال
از صفات آمال اینجا مطلقاً شسته گردید اینها همیشه
و آنها چیره سر گو با ابرو باران از دود توپ و تفنگ قلعه داران
متکون شده بود که اینهمه بجارشان آمدند و خاشاک مابین متعسک
همایون و حصار بود سرے عمیق شد و فوج بهادر فیروز جنگ
بهادر را مانع از طی طسریق یاران دران باران
بار دیگر ماوراءالنهر شدند و دمدمه که مشرف بر حصن
بسی شده بود از شدت باران فرو نشست و توپها سبک
بجست تحریب حصار بسی بسیار در آنجا رسید و بود تصرف

دوازدهمین شاه ماهی در آنجا بود که در آنجا
مافض چو بهیمان در آنجا بود که در آنجا
قلعه گیان بود از آنجا بود که در آنجا
را گردیده در آنجا بود که در آنجا
منفعل شدن در آنجا بود که در آنجا
آوردن بسبب غلظت در آنجا بود که در آنجا
کسرا بهایا در آنجا بود که در آنجا
این طرف ملک ایران است در آنجا بود که در آنجا
و در آنجا بود که در آنجا

ساخته ۱۲
وینمای رسیکا
خانده آن
بلا بویلا آن
بلا در ایچو نشی
افقار بویلا در قلم
همه دست نغمه
کلان لشکر شای
رشته تو بهار

تحصان پوست آنچه تو استند به قلمه بروند و آنچه نه
توانستند بروها نجا انداختند و میخ زده باطل ساختند و بد
مردود میخ زدند را نمیگذارند و اکثر بعمل می آرند و همین و سدر
قنوت قلب اکتفا نکردند در عین باران و طوفان چو بها
کلان و تیرها سگران با جواهرهای کیسه های خاکدان که به
مشقت بگردان در خندق انداخته شده بود برداشتند و رخسار
دیوار را که از پریدن بر جها بهر سیده بود با آنها نپاشتند بزبان
حال میگفتند ع چه خوش بود که بر آید بیک کرشمه و دو کاره از خاک
شدن خندق دلها پر شد و از پر شدن رخسار دیوار و رخسار خالی اگر
چه مروان عرصه آورده گاه بر رفتن وقت از دست داشتند که خنای دست
بپای امیدنگی ندارد و قطع نظر از مدعا دیدند که سینه نیتظار نغمی بخند
العنای خم شانه زلف خاطر بر پیشانیست و رنگهای سفید شده آینه صورت
بیرانیست اما حکم والا گو شواره غمخ قبول شد که آراستگی تمام در جلوه گاه
اے زینت ۱۲

در عمل نمودن تو در این می باشد
در عقاب این سخن از نظر بخت
رود و در عبارات از تلقیان
بسی کیفیت دارد و در شمع
نصرت با طبع مسمومی آید
تیر بردن بر پروردگار است
دیوارها که در میان کنی
رهایوان از آن آید و نغمه
عصاری و نغمه
تو بهار
ایستادگان چه بسیارند
را میخانه خندق با پروردگار
بدراشت برین رخسار
جهان دست که نیتظار
خال خندق خندق از کوه
نغمه خاطر آن بود و در
رخسار بر این نغمه
از آن نغمه
سینه نیتظار
نغمه خاطر آن بود و در
رخسار بر این نغمه
از آن نغمه

سینه نیتظار
نغمه خاطر آن بود و در
رخسار بر این نغمه
از آن نغمه
سینه نیتظار
نغمه خاطر آن بود و در
رخسار بر این نغمه
از آن نغمه



کرم بجز دست و پا کردن
انگشتان چنانکه بخواهد
مشت مالتی از دست او
مشت مالتی از دست او
مشت مالتی از دست او
مشت مالتی از دست او
مشت مالتی از دست او
مشت مالتی از دست او
مشت مالتی از دست او
مشت مالتی از دست او

و کلمات درشت بنگ مشت انجا آمد سپاهیان غیور و بهادران
پر زور الفاظ رکبک از سپهر تاب نیاورده بر هم زدند هر دو جانب
معا و نمان و معاضدان در رسیدند و همچنان چون نگاه از هر گوشه
بر هم دویدند تا کار بحرب رسید مقابله و مقاتله با نسته و تردد است
ولا و رانه شائسته بظهور آمد تا زمانیکه عینک دور بین از خانه سر
آوردند لیکن چون شام شده بود محسوس سرگروه نگشت که صبح
و دعوی از کدام گروه صادق است و تحقیق این مقدمه ضروری
به صبح افتاد لاجرم بر احدی از طرفین نسبت نداده هر دو طرف
را تسلی نمود و مراجعت فرمود الحق آئین سرداری همین بود که طرف
بچ طرفت را نگرفت همگی بخیر و عافیت بنحای خود برگشتند و جمعی
که زخم نمایان برداشته بودند بر هم انعام لب زخم شان از
شکایت فراهم آمد احدی گفت که این فتنه عظمی خود از پانزده
قلعه و مرحله آنها کجا میرود و در دست غنیمت لقمه حکم است تا جانش بر آب

دست با یاری
این نیست که
کامل در جرم
بیاخت میکردند
و خلافت رسید
و غنایان از این
کار بفرمود
مجموع حریف
در دست و غنیمت
انجا نیست
فائده بردار
بجز در آن
و یکبار آوردن
خصیت و دعوی
شام حال از حالت
بسیار از وقت
مکن جمعی
و در جایی
که در اصل
تا آنجا که
گشتند از
انسان را
بعضی که

انسان را
بعضی که
گشتند از
انسان را
بعضی که
گشتند از
انسان را
بعضی که
گشتند از
انسان را
بعضی که
گشتند از

وقال نعمت خاتمال

بیتها در کتب معتبره و در کتب معتبره

حافظت میکرده باشند یاراه نقب سوم که نیست یافته شود
دیگر حقایق شکر ظفر پیکر آن کماکان تفاوت همین است که
توجه حضرت میکائیل علیه السلام به نسبت سابق کمتر شده و
تفقد حضرت عزرائیل علیه السلام پیشتر با عی
پیدا است که شد غله ازین لشکر کم

گشتند ز جان سیر تمامی مردم
افتاده زن و مرد جو خرمین برهیم

گیرت جو و خایه نخود کس گندم
جوانان در تلاش معاش بیدل و پیران از فکر معاد قافل
اطفال بازی گوش از نشاء نشاط مدبوش و بخواندن
نصاب در جوش و خروش قطع که شنید و شد تجرید در آمد

	قطعه	
مخزن گوهر دل اهل قبول	مفتعلن مفتعلن فاعلان	

حرفین فاعل در سر و پای کلمه
آنها را هم میگیریم تا از بزرگی حرفین
تا کس فاعل کماکان تفاوت همین است که
باشند بعد مغز است که کجا بود
بین در دست است هر یک است
کجا ای است هر یک است
آهن فاعل این است هر حال
ز نقب سابق معلوم شد که این
کار از آنها نباید بلکه کجا بود
علاقب فاعل است که زده می شود
گفته است اگر راه جو بود
است که فاعل در حصار
بسیارند از زبان و با این
برگذاشتن تغییر العزیزی
بند از در زبان سران
بند از در زبان سران
بند از در زبان سران

که در این امر فاعل فاعل فاعل

وقایع لغویان عالی
از لغویان عالی

لام در لایه کرده و زنگ با بار بار
کشد سلطان به نفعی و به
بخت بیخاک بخت بیخاک
دال جمله ز غلظت سینه بال
چون باغ تمام برمی و آن که بود
زین است هر که از این جهان
سرساز در نه "شع" غلظت
چنانی عمل است مقوس نکلند
سینه جوی نشسته بادی چون
نشان در "س" معنی از بیان
یابی بقوت پیوسته که منجم
برج در از دهه "س" معنی
نشانی از در سیه باری
واقع نویسنده از باری
کرده نشسته زنگ باری
آن در گشته بود و باری
از برج لنگه بود و باری
بر سر لنگه خاص آن در
و که در آن دیدی ای سلسله
از زنگ باری ای سلسله
آن استقامت در زمین
و به کجاست که در "س" معنی
با تمام کرمی و باری و باری
شاید آن باری و باری و باری

ساخت بروج از بیضی ظهور
جمله در بولیس آنکه سلطان شد
هر سه بیک عنصری افکنده شود
کشته باروت ز نزدیک دور
راه بر آرزو که اهل عبور
وقت یورش چشم سیه ساگر
شادی و غم گاه غم گاه سوز
خاصیت زحمت و عیش سوز
مهر اسد را نگذارد بزور
لازم ایام سنین و شهور
شمس فرج منکشف از شر و شهور
این شرف وان ز سادت نفوس
کرد ز صبر هیچ به قلعه ظهور

قسمت اشنا عشری در فلک
حوت حمل عقرب میزان و ثور
جدی و اسد سنبله جوزا و قوس
آتش از خلق بر آورده دود
آبی شان کشته ز باران سل
خالگی و بادی بهم از اتفاق
بد اثر کوب ازین برجا
رفته کنون از همه سیارگان
ماه ز عقرب نمند پارون
بست و طریق شد و تحت الشعاع
بد رطب منخسف از ریخ و غم
راس و ذنب گشته و در سر و ذنوب
بیشه ریخ که خون ز نیست

از افروز بخت در دهه
است حکما فلک در اوقات
مهر که هر یک را برین ناسبه دهند
حساب بسیار از ناست لقات
وقایع لغویان عالی
از لغویان عالی

ساخت بروج از بیضی ظهور
جمله در بولیس آنکه سلطان شد
هر سه بیک عنصری افکنده شود
کشته باروت ز نزدیک دور
راه بر آرزو که اهل عبور
وقت یورش چشم سیه ساگر
شادی و غم گاه غم گاه سوز
خاصیت زحمت و عیش سوز
مهر اسد را نگذارد بزور
لازم ایام سنین و شهور
شمس فرج منکشف از شر و شهور
این شرف وان ز سادت نفوس
کرد ز صبر هیچ به قلعه ظهور

با تمام کرمی و باری و باری
شاید آن باری و باری و باری
آن استقامت در زمین
و به کجاست که در "س" معنی
با تمام کرمی و باری و باری
شاید آن باری و باری و باری
آن استقامت در زمین
و به کجاست که در "س" معنی
با تمام کرمی و باری و باری
شاید آن باری و باری و باری

استخوان عالی
 غده پستان
 در فتنه سینه که چو کعبه سبیل
 در غلبه سینه کبک زار گشت
 بیک از این معانی است که در آفتاب
 است و در فتنه سینه که چو کعبه سبیل
 در غلبه سینه کبک زار گشت
 بیک از این معانی است که در آفتاب

وقایع تاریخ هجدهم شهر شعبان ۳۵ جلوس والا

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاق گذارش و سباق نگارش یافت که یافتن راه لقب
 سوم موقوف علیه یورش است چون در آن زمان که شگافتن برج
 منبع استخر حرق فلک نمود و ترزلزل زمین بتاویل ان
 شراکة السقا حشری عظیم لب اشتقاق کشود تر کما خرا
 ارضی و تصام واجرام سفلی زمین لقب را از سخن فتح بست دو
 روز سرکه اعتراض بحبت نعتیح آن مجبری بکار رفت تا رسد مذکور
 بانفصاح پیوست ازین کشافش طباع را انبساط واقراصل آمد
 کشته

نمودند تا ملکین در روز پند و اندرز
 در فتنه سینه که چو کعبه سبیل
 در غلبه سینه کبک زار گشت
 است آسمان و زمین را با هم
 از این است که در این فتنه سینه
 کعبه سبیل را از این فتنه سینه
 در فتنه سینه که چو کعبه سبیل
 در غلبه سینه کبک زار گشت
 بیک از این معانی است که در آفتاب
 است و در فتنه سینه که چو کعبه سبیل
 در غلبه سینه کبک زار گشت
 بیک از این معانی است که در آفتاب
 این زلزله علامت قیامت است
 این از آنست که در این فتنه سینه
 کعبه سبیل را از این فتنه سینه
 در فتنه سینه که چو کعبه سبیل
 در غلبه سینه کبک زار گشت
 بیک از این معانی است که در آفتاب
 است و در فتنه سینه که چو کعبه سبیل
 در غلبه سینه کبک زار گشت
 بیک از این معانی است که در آفتاب

باز از این میوه که در این فتنه سینه
 کعبه سبیل را از این فتنه سینه
 در فتنه سینه که چو کعبه سبیل
 در غلبه سینه کبک زار گشت
 بیک از این معانی است که در آفتاب
 است و در فتنه سینه که چو کعبه سبیل
 در غلبه سینه کبک زار گشت
 بیک از این معانی است که در آفتاب
 این زلزله علامت قیامت است
 این از آنست که در این فتنه سینه
 کعبه سبیل را از این فتنه سینه
 در فتنه سینه که چو کعبه سبیل
 در غلبه سینه کبک زار گشت
 بیک از این معانی است که در آفتاب
 است و در فتنه سینه که چو کعبه سبیل
 در غلبه سینه کبک زار گشت
 بیک از این معانی است که در آفتاب

ایستاد و کار خود را بر پیش نهادی از این آسمان نوشت است ۱۲

و قال نعم یا تعالی
 در بیان و بیان آینه آسمان
 اینست که در پیش
 در بیان و بیان آینه آسمان
 اینست که در پیش
 در بیان و بیان آینه آسمان
 اینست که در پیش

و قلوب اشیاع و اتباع و النشاط مشکاثر شامل گشت چنانچه
 طبیعت که ملک ملک بدن است در یوم الباقور توجه بر مجادله و خوش
 مزمن می آرد و جمیع قوی و ارواح و اخلاط و اعضاء را بسی و جز
 مدافعت مرض میگارد و حضرت بادشاه هفت کشور خدیو فلک
 سریر خورشید افسر موسس توابع صاحبقران مشید بیان
 جهانمانی نالت ششمین خلافت اقتدار ثانی انشین
 اذ همافی الغار خود بذات تقدس آیات با همه اعیان و دولت
 ابد ثبات سوار شده متوجه تسخیر قلوب و استیصال ابوالحسن قبیح
 صفات گشتند بنام انزوجه جهاد و جلال بود که جام جم را حلقه
 چشم چیرت بساخت و ساغر جمشید را بهر نیزه ماده حسرت
 میگردد کاوس کی چنین صولتی خواب بنید اگر آسمان زنده باشد
 نرود خود را به شمارد اگر خیال آن عظمت بدعا غش در ایام
 آسمان از گردن کمر چشم کواکب میمالید و زمین از نقش نعل

در یوم الباقور
 طبیعت که ملک ملک بدن است
 در یوم الباقور
 طبیعت که ملک ملک بدن است
 در یوم الباقور
 طبیعت که ملک ملک بدن است
 در یوم الباقور
 طبیعت که ملک ملک بدن است
 در یوم الباقور
 طبیعت که ملک ملک بدن است
 در یوم الباقور
 طبیعت که ملک ملک بدن است

ایستاد و کار خود را بر پیش نهادی از این آسمان نوشت است ۱۲

دفاع نعتیان عالی
 فدا دیم باشد بر آنکه اول آئینه
 از خوف بجان در شان بودش
 صلح آئین در بر داشت فاما
 گویان آنگی ایوان شای بر ابا
 میزاد و پیش از غل شدن دین
 اما نگیم پیش از غل شدن دین
 اگر چون غل از دولت است
 گل از غل از دولت است
 زینبر از باغ

ولی همچو گلزنک رو باخته	یکی غنچه سان گرز آفرخته
که در آئینه عکس فی دل خپان	یکی غرق فولاد اما چپان
چو چشم غزالان نظر برگریز	بختان مشکین یکے تند تیز
رخش رود چهره شدن با غنیم	یکے سنج پوشیده اما ز بیم
چو سبزی ز خورشید تابان گرفت	ز برق سان سبز خندان گرفت
کشد تیغ بر روی خود پیش	کشد هر که تیغی ز خود بینش
کشد بد چون پوست بر آخوا	بر اسپان بر گوش برگستران
چو ماه نواز آسمان کبود	کجک در کف فیلبان میبود

سکندر به از آن طبعی و طبعی
 ایچاد شد هر که خندان نوی
 از طبعی ایچاد شد هر که خندان نوی
 که در آئینه عکس فی دل خپان
 خود آئینه عکس فی دل خپان
 یک خندان سبزه زنگین نوی
 آن شخص غنچه سان گرز آفرخته
 جان را در گوش برگستران
 چو ماه نواز آسمان کبود
 کجک در کف فیلبان میبود

در آن عرصه که از انبوه پیاده و سوار زمین آئینه جوش با
 بود اگر چه هبیت و سطوت باد شاه غازی چون قوت
 غازی به نامیه لشکر فراوان ترازو اوراق و شمار به گلین
 برج و شاخ حصار رسانید اما غنچه که در لاله
 زار امید و سید نقش جنبش آنکه مکره و تلخجیل

اگر چه هبیت و سطوت باد شاه غازی
 غازی به نامیه لشکر فراوان ترازو اوراق و شمار به گلین
 برج و شاخ حصار رسانید اما غنچه که در لاله
 زار امید و سید نقش جنبش آنکه مکره و تلخجیل

کاف قاتل از آنکه در کف فیلبان میبود
 کاف قاتل از آنکه در کف فیلبان میبود
 کاف قاتل از آنکه در کف فیلبان میبود
 کاف قاتل از آنکه در کف فیلبان میبود

دفاع نهمان عالی
و لفظ طاهر

سیاست در مسائل این فن بسیار
در تفسیر این امر در مسائل این فن بسیار
از افراطین تراد و چون آن وقت
که در این چیزی است که در آن وقت
و همین مصلحت است که در آن وقت
بسیار لغوی است که در آن وقت

تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت
تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت
تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت
تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت

تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت
تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت
تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت
تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت

تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت
تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت
تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت
تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت

تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت
تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت
تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت
تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت

تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت
تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت
تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت
تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت

تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت
تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت
تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت
تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت

مشکست و داغ سوزی و حل معاصر که بغیر عمل تحلیل و
تسهیل کشودنی نیست باطل قافیه تنگست و زمین سنگناخ
لا علاج چون بند ترجیح بجای خود آمدند و ازین سبکی و کوتاهی
همچو بحر شوی خفیف شدند نظم قصیده فوج از گریز گاه بر هم
خورد و روی موکب با کمال جلد روی از مصرع رسای بآن جا
برود و اکثر رو یعنی هم دیگر گشتند و چون قافیه شایگان مورد اعتراض
شدند کلام طیش آمیز که به بسند الیه بهادری مشتمل بر تنافر
استاد شد مبتدایش اینکه با جمعیت چندین فوج که صیغه
معنی انجمن است انصراف چگونه دو نمود و خبر عدد
انگیز چندین صیغه که در جواب محتوی بر تقدیر رسید آنکه حضرت
عدل نمیزماید اینجا علتی است غیر از تائید معنوی نبود
و قضیه اقتضای چنین که در آمدن به قلمه پیش از رخه از قبیل
قبل الذکر محال است و فتح که بنی بر کس حصار است

تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت
تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت
تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت
تاریخ و لغت و معنی و در این مصلحت

در علم لغت این
است که هر گاه
منازعه کردن یعنی یکی
معمول تا علی بن ابی طالب
ممنوع کرده
آن با معقول شدن ادب است
ضمیمه و اگر می زید و مزیت اگر است
ذمه او در خصوصات برای دین شایسته
تکالیف که در پیشگاه
بصیرت بیان است که صاحب غیب است
نام خود بیان است که صاحب غیب است

حمله داده ماکه فعل ثانی را بمل آوریم اگر چون کسانی حذف
 کسوت وجود اختیار کنیم مذسب بصیرت بعد از خرابی بصیرت
 بچه کار آید لامحاله طریق فرا قبول نموده باب فرار را از زنده
 دانستیم و مصدر پلاک را مستعدی ما حاصل آن مهاتمان نیز بان
 قضا و ضیوت و امی بلا بموجب ^{که تبارک گفته است} اذ اذ هیثم فاد خلوا
 بر خوان الوان مصیبت و مانده بیفانده محنت حاضر
 شدند و به محض نمک چینی از جان سیر شده بگم اذ اذ طعمه
 فانتشر و از بیم پاشیدند سیلانچی اجل بر یک صلا زمان که
 ذوق انک انت العزیز الکریم و ابدار تیغ همه راندگان
 مستقوا اما حمیما از حق نباید گذشت ضیانت بسامانی بود
 طعام ز پسر انجامی ناتمامی کلان رو غنی بریان از چادر که
 فقط آلودگر ما گرم میرسید و سخای کباب زبان به جعفران از
 کنار و میان سرکشید با لوده پیکان تیر با شربت شهادت آینه

ذمه او در خصوصات برای دین شایسته
 تکالیف که در پیشگاه
 بصیرت بیان است که صاحب غیب است
 نام خود بیان است که صاحب غیب است
 قرار داده و باین
 بیخار و در اصل ثانی
 کسوت و ضیوت و امی بلا بموجب
 بر خوان الوان مصیبت و مانده
 شدند و به محض نمک چینی
 فانتشر و از بیم پاشیدند
 ذوق انک انت العزیز الکریم
 مستقوا اما حمیما از حق
 طعام ز پسر انجامی
 فقط آلودگر ما گرم
 کنار و میان سرکشید

در علم لغت این
است که هر گاه
منازعه کردن یعنی یکی
معمول تا علی بن ابی طالب
ممنوع کرده
آن با معقول شدن ادب است
ضمیمه و اگر می زید و مزیت اگر است
ذمه او در خصوصات برای دین شایسته
تکالیف که در پیشگاه
بصیرت بیان است که صاحب غیب است
نام خود بیان است که صاحب غیب است

و قال نعم نعمتوا بحال
و در آئین آن بگذارید و شرف
سلطان بخارند و نعمت

دانشمندان است که در این
مبتدا و کلام مهم و در این
امور که تکرار در دست
دانشمندان است که در این
مبتدا و کلام مهم و در این
امور که تکرار در دست

تا تخمین نمود که ایوم که گفتم در این صورت
از روز کمال گروانیدم بر آن شادان شمارا ۱۲ جزای خدا
فصل اینکه قلم از او باشد چه عیش و مکران بقدر که بعضی بنحیر از شکلی و
فاطر باشد علاج اینکه هر کس برسد ^{و روز} لَعْنَةُ الْمَلِكِ الْيَوْمِ بگوید گفت
برای آنست که شادان شود روز ۱۲
لله الواحد القهار و دیگر متعلق شکر نصرت بیکر آن کما کان
در تمامش امور مواش خوشحال و پیران از منکر ساد غافل
اعمال بخواندن نصاب شافل انچه شنیده شد نیست
و اسد اعلم بالاصواب

دانشمندان است که در این
مبتدا و کلام مهم و در این
امور که تکرار در دست
دانشمندان است که در این
مبتدا و کلام مهم و در این
امور که تکرار در دست

<p>فما علاتن منافع علم فعاتات هم و از هر چه هر روز خوف رجا من و من از امل و حقیق ما انچه بچویشما هر جا فانچه بچویشما هر جا با و هر چه هر روز خوف رجا</p>	<p>کرد بجز خفیف را اثبات نی در آنست و علی بروکم چنان اول و آخر بود سشن و بدم گشته بر روی یکدیگر افتاد فانچه بچویشما هر جا همه خود را از هر چه هر روز</p>
--	--

دانشمندان است که در این
مبتدا و کلام مهم و در این
امور که تکرار در دست
دانشمندان است که در این
مبتدا و کلام مهم و در این
امور که تکرار در دست

دانشمندان است که در این
مبتدا و کلام مهم و در این
امور که تکرار در دست
دانشمندان است که در این
مبتدا و کلام مهم و در این
امور که تکرار در دست